

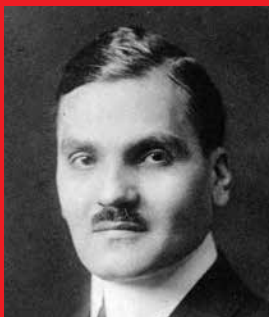
# ایران در آغاز قرن جدید



علی دشتی



مرتضی مشفق کاظمی



سید حسن تقی زاده

انگلستان در خاک ایران را نداشت. کابینه دیوید لوید جرج در لندن نمی‌توانست پاسخگوی مطبوعات و افکار عمومی باشد. به‌علاوه بخشی از کابینه هم با تمدید حضور نظامی انگلیس در ایران موافق نبود. وزارت امور هندوستان با استنادات قانونی از پرداخت هزینه قشون بریتانیایی در ایران سر باز می‌زد، وزارت جنگ پرداخت چنین هزینه‌ای را عاقلانه نمی‌دانست و وزارت خزانه‌داری مثل همیشه به جیبش نگاه می‌کرد. در بین اعضای کابینه لوید جرج، شاید تنها لرد کرزن، وزیر امور خارجه، بود که با تمدید حضور قشون در شمال و جنوب ایران موافق بود. اکنون موعد رو کردن آخرین برگ بازی بزرگ فرا رسیده بود؛ حفظ منافع لندن در ایران بدون پرداخت هزینه گزاف آن. روی کار آوردن دولتی دست‌نشانده که عملاً همسو با منافع لندن باشد می‌توانست همان کاری را بکند که از پس قشون انگلیسی و هندی برمی‌آمد، ولی نه درد و خون‌ریزی داشت و نه از لیره‌های خزانه‌داری کاسته می‌شد. کودتای سیاه سیدضیاءالدین طباطبایی و رضاخان سرتپ در فوریه ۱۹۲۱ آخرین برگ برنده انگلیسی‌ها بود.

پرسش اساسی اینجاست که با وجود نهضت‌های ضداستبدادی و ضداستعماری مختلف که در طول جنگ جهانی اول در ایران شکل گرفته بود، جامعه ایرانی در برابر این کودتای استبدادی-استعماری مقاومتی نکرد؟ نهضت جنگل در گیلان و مازندران، نهضت شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و نهضت تنگستان در بوشهر و خوزستان، نمونه‌هایی از این جنبش‌ها بودند که می‌توانستند یک مقاومت مردمی علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی ایجاد کنند ولی ره به جایی نبردند. واقعیت آن است که در سال‌های پس از پایان جنگ جهانی اول، جامعه ایران دچار نوعی سرگشتگی و رخوت، بلکه ناامیدی شده بود. تلفات ناشی از جنگ، قحطی و احتکار در این سال‌ها روح عمومی جامعه را مکدر ساخته بود و ظهور راهزن‌ها و قداره‌بندهای سرشناس، امنیت جامعه را سلب کرده بود. به‌طور خلاصه، تأمین نشدن ابتدایی‌ترین نیازهای جامعه یعنی بقا و امنیت، آن را منفعل کرده و به انزوا کشانده بود.

علاوه بر انفعال عمومی که بر جامعه مسلط شده بود، نخبگان و روشنفکران هم در تبلیغ و برکشیدن این نیروی دست‌نشانده بی‌تأثیر نبودند. گروهی از نخبگان و روشنفکران تجددطلبی که سابقاً مروج و مبلغ مشروطیت بودند ولی اکنون از کارآمدی نظام مشروطه برای جامعه فعلی ایران مأیوس شده بودند، الگوی استبداد منور را از نظریه‌پردازان آلمانی اقتباس کرده و خواستار اعمال آن بر جامعه ایرانی شدند. علی دشتی بازتاب این دیکتاتور مصلح را در میکادو میچی مقتدر ژاپن می‌دید، الگوی مطلوب مشفق کاظمی موسولینی بود و سید حسن تقی‌زاده در جست‌وجوی ناپلئون ایرانی بود. واقعیت آن است که روشنفکران وقت با نظریه‌پردازی و ترویج تئوری استبداد منور، نقش غیرقابل‌انکاری در پذیرش توأمان استبداد و استعمار از جانب جامعه ایران داشتند. بدین ترتیب، بستر پادشاهی زورمندانه و پدرسالارانه رضا پهلوی فراهم شد.

شراره‌های جنگ جهانی به سردی می‌گرایید. منطقه غرب آسیا در انتظار پیدایش یک نظم جدید بود. امپراطوری عثمانی که روزگاری نیمی از اروپای شرقی را فتح کرده و به پشت دروازه‌های وین رسیده بود، اکنون در ضعیف‌ترین وضعیت خود قرار داشت. نه سلطان محمد ششم، سلطان محمد فاتح بود و نه قدرت‌های بزرگ اروپایی همچون بریتانیا، روسیه و فرانسه، پادشاهی‌های عقب‌مانده قرون وسطی. سرزمین‌های دولت مغلوب عثمانی عرصه رقابت قدرت‌های پیروز جنگ بزرگ برای چنگ‌آوری سهم بیشتر شده بود؛ انگلستان و فرانسه در تلاش بودند تا سهم بیشتری از بقایای عثمانی را از آن خود کنند. تغییر نظم و آرایش حاکم بر غرب آسیا در سال‌های بعد، محصول پیروزی متفقین در جنگ جهانی اول بود؛ از یک سو، سوریه و لبنان تحت قیمومت فرانسوی‌ها قرار گرفتند و از سوی دیگر، پادشاهان دست‌نشانده بریتانیا در عراق، اردن و عربستان سعودی، دولت‌های جدیدی تأسیس کردند. فرانسوی‌ها تا دهه‌های بعد قیمومت خود را حفظ کردند، اما انگلیسی‌ها با ابتکار جعل دولت‌های جدید، هم پادشاهان دست‌نشانده همچون ملک فیصل در عراق و امیر عبدالله در ماورای اردن را بر مسند پادشاهی گماردند و منافع خود را تأمین کردند و هم هزینه اداره دولت‌های دست‌ساز جدید را از اتباع همان دولت و نه مالیات‌پردازان انگلیسی می‌پرداختند.

اوضاع در همسایه شرقی عثمانی، ممالک محروسه ایران، مشابه ولی‌اندکی متفاوت بود. ایران از دیرباز صحنه رقابت دو قدرت بزرگ اروپایی یعنی انگلستان و روسیه بود؛ رقابتی که در ادبیات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل آن را «بازی بزرگ» می‌نامند. انگلیسی‌ها که دل‌نگران هجوم نیروهای روس به هندوستان بودند، در تلاش بودند تا منطقه حائل میان هندوستان و روسیه برقرار کنند و بر این منطقه حائل، نفوذ داشته باشند. ایران و افغانستان فاصله ایمنی مناسبی مابین هندوستان و نظامیان روس برقرار می‌کرد.

پیروزی انقلاب بلشویکی روسیه در سال ۱۹۱۷، نقطه عطف مهمی در بازی بزرگ بود و به نوعی سرنوشت آن را تعیین کرد. در داخل مرزهای روسیه، نبرد خونینی میان روس‌های سفید و سرخ در گرفت و به تبع آن، در خارج مرزهای روسیه نیروهای وفادار به تزار، اتاق فرمان خود را از دست دادند. پیروزی متفقین در کارزار جنگ جهانی نفوذ انگلستان در ایران را بیش از پیش تثبیت کرد. نیروهای پرنفوذ متحدین در ایران همچون واسموس آلمانی دیگر نمی‌توانست کاری پیش ببرد. انقلاب روسیه منجر به رنگ باختن قرارداد ۱۹۰۷ و پایان جنگ جهانی، منتج به سلب اختیار متحدین در ایران شده بود. اینک نه روس‌ها، نه آلمانی‌ها و نه عثمانی‌ها، بلکه انگلیسی‌ها بودند که دست برتر را در ایران داشتند.

تکلیف بازی بزرگ در ایران مشخص شده بود. با وجود این، جنگ چهارساله که عمده اروپا را درگیر کرده بود، هزینه‌های سهمگینی روی دست انگلیسی‌ها گذاشته بود و تحمل هزینه نگهداری نظامیان